

# رقابت جناحها برای رابطه با آمریکا

رضا مقدم

تعیین تکلیف سریع رابطه ایران و آمریکا به امری اجتناب ناپذیر تبدیل گشته است و اینرا همه جناحهای رژیم اسلامی درک کرده اند. در جهان پس از یازده سپتامبر روشن شدن وضعیت کشورها و مناطق بلاتکلیف در دستور همه قدرتهای جهانی و منطقه ای قرار دارد، و خاورمیانه و در بطن آن رابطه ایران و آمریکا یکی از آنهاست. اطلاعیه دادگستری تهران مبنی بر ممنوعیت هرگونه بحث و گفتگو در دفاع از مذاکره ایران و آمریکا و برقراری رابطه بین دو کشور گویای همین امر است. این اطلاعیه تلاشی است برای کنترل رقابت شدید جریانات مختلف رژیم در حل این معضل دیرینه رژیم اسلامی و کسب سود آن. همان سودی را که عاملان قطع رابطه دو کشور در رقابتهای سیاسی درون رژیم اسلامی و سرکوب و مهار انقلاب در آنزمان بردند امروز وصل کنندگان این رابطه خواهند برد، البته در شرایط داخلی و جهانی کاملا متفاوت. به همین دلیل تعجب ندارد که جریانات و حتی عوامل انسانی قطع و وصل این رابطه یکی باشند.

از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، آمریکا سریعاً تبدیل به قدرت اول اقتصادی و سیاسی در ایران شد و این موقعیت بلامنازع را به مدت ۲۵ سال و تا انقلاب بهمن ۵۷ حفظ کرد. هم اکنون مدت ۲۳ سال است که آمریکا موقعیت خود در ایران را کاملاً از دست داده است، مدتی تقریباً برابر با تمام سالهای تسلط خود بر ایران.

تسلط کامل آمریکا بر ایران در زمان شاه بعدها با سیاست منطقه ای آمریکا در خاورمیانه بویژه در زمان نیکسون عجبین شد. آمریکا حضور مستقیم نظامی در منطقه نداشت و اهدافش می بایست توسط یک قدرت منطقه ای که در زمان رژیم شاه، ایران بود تامین میشد. اطلاق ژاندارم منطقه به رژیم شاه بیانگر همین نقشش در سیاستهای منطقه ای امپریالیسم آمریکا بود.

با انقلاب ۵۷ دیگر هیچ کشوری با موقعیت ایران در منطقه نبود که بتواند بعنوان جانشین شاه عامل سیاستهای منطقه ای آمریکا باشد. نه تنها این، بلکه انقلاب ایران همه رژیم های مترجع منطقه را به سختی نگران کرده بود و

باید مهار میشد. حمایت آمریکا از عراق در جنگ با ایران در خدمت سیاست مهار انقلاب بود. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس که با جنگ ایران و عراق شروع شد و پس از اشغال کویت توسط عراق به اوج خود رسید و به ساخته شدن پایگاه های نظامی آمریکا در منطقه انجامید اقدامی است تا امنیت منطقه راسا و مستقیماً توسط خود آمریکا تامین شود. تعیین شدن نظام امنیتی منطقه خاورمیانه توسط قدرتهای امپریالیستی در جهان پس از جنگ سرد و یازده سپتامبر در آینده نشان خواهد داد حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه موقتی است یا نه. از هم اکنون روشن است که تعدادی از کشورهای منطقه از جمله ایران مخالف حضور نظامی آمریکا در منطقه اند و خواهان سپرده شدن این امر به کشورهای خود منطقه هستند و این را گهگاه اعلام می کنند. سیاست تشنج زدایی خاتمی در منطقه در راستای همین هدف است.

با انقلاب ایران موقعیت اروپا و ژاپن در ایران نسبت به قبل تقویت شد. در همه سالهایی که آمریکا به انحای گوناگون کوشیده است تا موقعیت غیر قابل بازگشت گذشته خود را در ایران احیا کند کشورهای اروپا و ژاپن از فرصت غیبت آمریکا سود جستند و سهم اصلی بازار ایران را در اختیار گرفتند. به این اعتبار سیاستهای اروپا و ژاپن در قبال رژیم جمهوری اسلامی با سیاستهای آمریکا یکسان نبوده است و حتی بر سر موضوعات مورد اختلاف نیز تاکیدات یکسانی نداشته اند. صرف نظر مخالفت اروپا با مواضع ایران در قبال جنگ با ایران و عراق، فتوای قتل سلمان رشدی و بعداً کشتار میکونوس دو موضوع عمده و مورد تاکید اروپا در مخالفتش با رژیم جمهوری اسلامی بود که حتی تا تعطیل شدن سفارتخانه های کشورهای اروپایی در ایران نیز پیش رفت. در صورتیکه دو تاکید عمده آمریکا همواره مخالفت حکومت ایران با اسرائیل، دخالت در مسئله فلسطین و سوءظن به رژیم اسلامی برای دستیابی رژیم اسلامی به سلاحهای اتمی بوده است. در تمام این سالها آمریکا از رابطه اروپا و ژاپن با رژیم اسلامی ناراضی بوده است و اروپا و ژاپن نیز اجازه نداده اند تا آمریکا از

اختلاف آنها با رژیم اسلامی برای بازگشت خود به ایران استفاده کند.

آمریکا در تمام این سالها سیاستهای منطقه ای متفاوتی را دنبال کرده است و به این اعتبار در قبال ایران نیز سیاستهای متفاوتی داشته است. آمریکا به ویژه با به قدرت رسیدن نیکسون، حضور مستقیم نظامی در منطقه نداشت و دفاع از منافعش به وسیله یک قدرت منطقه ای که مورد اعتماد و حمایت همه جانبه دولت آمریکا بود دنبال میشد. ایران زمان شاه چنین نقشی در منطقه داشت. اما انقلاب ۵۷ یک بار قوی ضد امپریالیستی و به ویژه ضد آمریکایی داشت. مردم ایران هیچگاه رژیم کودتا را نپذیرفتند و ضدیت کاملاً آشکاری با بانیان کودتا که آمریکا و انگلستان بودند از خود نشان می دادند. ایران پس از انقلاب نمی توانست از آمریکا دور نشود. پس از انقلاب، در دوران جنگ ایران و عراق در زمان ریاست جمهوری ریگان، آمریکا بدون اینکه سیاست منطقه ای خود را تغییر دهد کوشید تا از طریق حمایت و کمک به عراق، ابتدا انقلاب ایران را و سپس جمهوری اسلامی را مهار کند. تبدیل عراق به قدرت برتر منطقه تا اینکه بتواند موقتا در کنار و به کمک نیروهای نظامی آمریکا در منطقه جای ایران را بگیرد یکی از اهداف آمریکا بود. ایران و عراق دو قدرت برتر منطقه بودند و نقش محوری حفظ امنیت منطقه می توانست به دوش هر یک از آنها باشد و یا آنکه به حمایت از یکی از آنها میشد طرف دیگر را مهار کرد. اشغال سفارت آمریکا، رژیم ایران را بطور عینی در کنار اردوگاه شوروی قرار میداد و برای آمریکا دشوار بود تا در خاورمیانه هم ایران و هم عراق یعنی دو قدرت بزرگ این منطقه را در کنار شوروی ببیند. ابتکار ارتباط با عراق توسط آمریکا و حمایت از آن در جنگ با ایران، آمریکا را در موقعیت بهتری قرار میداد و در عین حال تلاشی بود برای دور کردن عراق از شوروی. نتیجه ۸ سال جنگ نشان داد که عراق با وجود همه حامیانش در طول جنگ نمی تواند قدرت برتر منطقه باشد و نیروی محوری حفظ امنیت آن، نه تنها

## رقابت جناحها برای رابطه با آمریکا

این بلکه عرق با اشغال کویت تبدیل به کشوری شد که خودش عامل بی ثباتی در منطقه است. با اشغال کویت سیاست آمریکا برای حفظ نظم در منطقه تغییر کرد و متکی به نیروی مستقیم نظامی خود در پایگاه هایی که در بعضی از کشورهای عربی منطقه ساخت شد. با به قدرت رسیدن کلینتون سیاست منطقه ای آمریکا بر "مهار دوگانه" استوار شد. بدین ترتیب آمریکا هیچیک از کشورهای ایران و عراق را علیه دیگری تقویت نخواهد کرد و هر دو را مهار و کنترل می کند. عراق بدلیل شکست در جنگ با آمریکا که بدنبال اشغال کویت صورت گرفت شامل انواع و اقسام تحریم ها شد و آمریکا از متحدین خود خواست تا از طریق روابط سیاسی خود جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهند و از انعقاد هر نوع قرارداد اقتصادی، فروش تکنولوژی با کاربرد دوگانه و همچنین سرمایه گذاری در صنایع نفت ایران بیش از حد معینی خودداری کنند. با قانون داماتو حتی شرکت های غیر آمریکایی که در صنایع نفت ایران سرمایه گذاری کنند به ممنوعیت فعالیت در آمریکا و جرائم سنگین تهدید شدند. بعلاوه آمریکا ایجاد یک محور از طریق نزدیک ساختن هر چه بیشتر ترکیه و اسرائیل را در دستور گذاشت. سیاست "مهار دوگانه" با شکست مواجه شد. روسیه به ساختن نیروگاه های اتمی ایران ادامه داد که آمریکا آنرا راه دستیابی ایران به سلاح های اتمی می داند. کمپانی توتال فرانسه پیشقدم سرمایه گذاری در صنایع نفتی ایران شد و قانون داماتو را به مصاف طلبید. سیاست "مهار دوگانه" با رفتن وارن کریستوفر از وزارت امور خارجه و آمدن مادلین اولبرایت عملاً تغییر کرد و با انتخاب خاتمی سیاست نزدیکی آمریکا به ایران آغاز شد و آمریکا گام های معنی دار سیاسی نیز در این راستا برداشت، از جمله اعتراف به اشتباه در سازماندهی کودتا علیه دولت مصدق. جمهوری اسلامی خواستار رابطه با آمریکاست. این سیاست کل نظام است. تمام اختلافات و مشکلات سر راه اولاً بر سر نوع رابطه رژیم اسلامی با آمریکاست و ثانیاً رقابت بر سر تعیین نیرو و جناحی است که این کار را انجام میدهد. گره های رابطه ایران و آمریکا در دل پروسه تعیین تکلیف آنچه که نظام امنیتی منطقه خوانده میشود و روشن شدن نقش ایران در آن باز خواهد شد. در جهان بعد از جنگ سرد و به ویژه جهان بعد از یازده سپتامبر آمریکا به تنهایی نمی تواند درباره نظام امنیتی منطقه تصمیم بگیرد.

روسیه، اتحادیه اروپا باضافه چندین قدرت محلی نیز باید در ترسیم آن نقش داشته و همچنین به سهم خود راضی شوند. در کنار همه اینها خطوط کلی حل مسئله فلسطین باید روشن شود و پیاده و اجرا شدن آن تضمین گردد تا جمهوری اسلامی بتواند با موضعی شبیه سخنان خاتمی در سازمان ملل مبنی بر اینکه این رژیم به توافقات مردم فلسطین با اسرائیل کردن خواهد گذاشت آرام بگیرد. شروع رابطه رسمی ایران و آمریکا آغاز پروسه رسمی و بعضاً علنی حل و فصل شدن معضلات منطقه توسط همه طرفهای درگیر خواهد بود و لذا پر از کشمکش است. این کشمکشها هر سرانجامی بیاید یک چیز مسلم است که روابط ایران با آمریکا از نظر سیاسی شبیه قبل از انقلاب نخواهد شد. ایران در حوزه نفوذ آمریکا نیست و جای آن را اتحادیه اروپا گرفته است. اتحادیه اروپا بزرگترین شریک تجاری ایران خواهد ماند. مهمتر اینکه هر درجه بهبود رابطه ایران و آمریکا نه تنها به ضرر روابط ایران و اتحادیه اروپا نیست بلکه به شتاب رشد روابط ایران و اتحادیه اروپا به مراتب خواهد افزود. اتحادیه اروپا آمریکا را رقیب خود در ایران می داند و لذا هیچگاه حاضر نشده تا به آمریکا در بهبود رابطه اش با جمهوری اسلامی کمک کند. اما هنگام وجود تشنج در رابطه آمریکا با ایران، اتحادیه اروپا تا حد معینی قادر به گسترش رابطه با جمهوری اسلامی است. صرف نظر از ماهیت سازمان مجاهدین گذاشتن نام این سازمان در لیست سازمانهای تروریستی توسط اتحادیه اروپا که عنوان میشود تحت تاثیر فضای جهان پس از یازده سپتامبر صورت گرفته یک خوشخدمتی آشکار به جمهوری اسلامی است زیرا اتحادیه اروپا رابطه رژیم اسلامی و آمریکا را در حال بهبود می بیند و این یک هدیه به رژیم اسلامی برای گسترش روابط است. جغرافیای سیاسی جهان و هم چنین منطقه از زمان انقلاب ایران تاکنون کاملاً دگرگون شده

است. بورژوازی ایران خواهان ادغام در نظام اقتصادی و سیاسی جهان و منطقه است. این یک هدف استراتژیک و بسیار مهم طبقه حاکمه است. به همین دلیل آن جریانی که بتواند سرمایه داری ایران را در رسیدن به این هدف یاری کند یک پیروزی عظیم سیاسی بدست خواهد آورد. به این اعتبار رقابت شدید در صفوف احزاب و جریانات بورژوازی بر سر این مسئله کاملاً قابل انتظار است. اتحادیه اروپا تلاش می کند تا جنبش اصلاحات در این عرصه پیروز شود و جرج بوش نیز در سخنرانی خود در کنگره آمریکا صریحاً همین تمایل را اعلام کرد. با بهبود رابطه ایران و آمریکا کلیه جریانات سیاسی در اپوزیسیون که در استراتژی مبارزه شان، مخالفت اروپا و آمریکا با رژیم اسلامی جایگاهی داشته است متحمل فشارهایی خواهند شد که شدت آن متناسب با جایگاهی است که این مخالفتها در نزد آنها داشته است. بیشترین صدمه متوجه سلطنت طلبان خواهد شد. تنها نوع رابطه ای که سلطنت طلبان می توانند بین ایران و آمریکا تصور کنند نظیر رابطه دو کشور قبل از انقلاب است. لذا آنها برقراری رابطه ایران و آمریکا را به بعد از رژیم اسلامی موکول می کنند. سلطنت طلبان فعلاً دوره افتاده اند که به اروپایی ها و آمریکایی بگویند که دوم خردادها هیچ کاره اند، با آنها معامله نکنید. قدرت در دست راستی هاست. سلطنت طلبان در بهترین حالت و آنهم در آمریکا یک گروه فشار برای جناحهایی از بورژوازی ایران خواهند بود. نوع نگاه جنبش اصلاحات به نظام سیاسی رژیم اسلامی مبتنی است بر تناقض بین بخشهای انتخابی و انتصابی و خواست آنها واگذار شدن همه قدرت به نهادها و ارگانهای انتخابی است. صرف نظر از مخالفت نیروهای چپ و مترقی با بازگشت سلطنت باید توجه داشت که گسترش نوع نگاه جنبش اصلاحات به نظام سیاسی رژیم اسلامی به درون صفوف حتی خود سلطنت طلبان یک انتقاد اساسی به بنیادهای نظام سلطنتی هم هست. \*

## بارو را مشترک شوید!

آدرس ای-میل خود را برای ما بفرستید تا بارو هر ماه برایتان ارسال شود.

اگر مایلید نسخه چاپی بارو را هر ماه دریافت

کنید، آدرس پستی خود را برای ما بفرستید.

نسخه چاپی بارو رایگان است و تنها هزینه پست بعهد مشترکین است.

## نگاهی به دیروز برای اخذ درسی برای امروز

خاطراتی از مظفر فلاحی

در اول ماه مه ۲۰۰۱ برابر با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۹ «انجمن کارگری جمال چراغ‌ویسی» در خارج کشور اعلام موجودیت کرد. تعدادی از بنیانگذاران این تشکل از فعالین مراسمهای باشکوه سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ در شهر سنندج و خود از جمله بنیانگذاران اتحادیه رادیکال صنعتگر هستند. خاطراتی که در زیر ملاحظه میکنید قرار بود در اول ماه مه امسال و به خاطر یکساله شدن «انجمن...» در «بارو» منتشر شود. من طی یک گفت و شنود از طریق «پال تاک» خاطرات این دو رفیق را ضبط کردم. اما ظهور مشاغلی پیش بینی نشده به من اجازه نداد تا آنها را سر وقت تنظیم کنم و بدست سردبیر «بارو» برسانم.

آنچه که در زیر میخوانید پس از تنظیم توسط خود رفقا چک و تایید شده است. خاطره نخست از رفیق مظفر فلاحی و خاطره دوم از رفیق یدی عزیزی است. لازم است یادآوری کنم که خاطرات چاپ شده در اینجا فقط بخشی از مبارزات انقلابی - کارگری این رفقا را آنهم در خارج از زندان منعکس مینماید. حتی باید بگویم خاطرات موجود فقط بخشی از تلاشها و مبارزات این رفقا در برگزاری مراسمهای ماه مه و بنیانگذاری اتحادیه صنعتگر را بازگو میکند. هر دو رفیق بیاد مانده‌های خود از مراسمهای اول ماه مه و اتحادیه صنعتگر را برایم بازگفتند. من برای جلوگیری از تکرار، خاطرات مراسمها را عمدتاً از زبان یدی عزیزی و خاطرات صنعتگر را از زبان مظفر فلاحی به تنظیم درآوردم. وریا، ۲۳ مه ۲۰۰۲

جذب امور سیاسی بودم و کمتر به مسایل اقتصادی خودمان فکر میکردم. با فرمان یورش به کردستان در مرداد ۱۳۵۸ من بیشتر در جهت جمع‌آوری کمک به آوارگان جنگی و خصوصاً ساکنین کامیاران، که اولین شهر مورد یورش بود، فعالیت کردم. با تسلط پاسداران و لاجرم نیروهای مزدور محلی و نیز جماعت توده‌ای و «مفتی‌زاده» بر شهر سنندج من به خارج کردستان رفتم و پس از بازگشت پیشمرگان در آذر ۵۸ به شهر بازگشتم و در بنک‌ها به فعالیت پرداختم. وقتی نیروهای رژیم و طرفدارانش دوباره شهر را در اواخر اردیبهشت ۵۹ تصرف کردند من به گیلان رفتم و در کارخانه ریسندگی و بافندگی فومنات رشت کار کردم تا آنها از آسیاب افتاد و توانستم به شهر برگردم. اولین نکته‌ای که پس از بازگشت نظرم را جلب کرد بحث پیرامون مسایل کارگری و ضرورت تشکیل بود. من در عین حال که کار سازمانیم را در رابطه با کومه‌له پی گرفتم کاری هم در بخش فنی کارخانه شاهو بدست آوردم. مقدمات تأسیس این کارخانه ریسندگی و بافندگی در زمان حکومت قبلی فراهم شده بود. در دوره مبارزات ضد سلطنتی و تا سال ۵۹ کار نصب دستگاههای آن عقب افتاده بود. در این سال ادامه نصب دستگاهها شروع و در اوایل سال ۶۰ به تولید رسید. کارخانه مدرن بود و با سرمایه دولت ژاپن، یک سرمایه‌دار سنندجی و دولت ایران کار میکرد. با اینحال به راه اندازی دستگاههای تهیه که برای ما حیاتی بود توجه نکرده بودند. ما که ۳۸۰ کارگر بودیم میبایست در میان گرد و غبار ناشی از پنبه و غیره کار کنیم و در معرض سل باشیم. با فشار از پانین و از طریق نماینده‌های خود کارفرما را ناچار کردیم تا تهیه‌ها را به تمامی به کار اندازند. در ضمن ما نه سرویس داشتیم و نه حق ایاب و ذهاب میگرفتیم. دوباره به جنگ کارفرما رفتیم و ناچار شدیم برایمان سرویس ترتیب دهد. مسئله دیگر که خیلی

شروع تظاهرات و مبارزه مردمی متوجه شدم که حسین و ایوب و بقیه رفقاییش در بحث با آن جماعت توده‌ای که حالا طرفدار «مفتی‌زاده» شده بودند علیه مذهب نیز موضع میگیرند. با علنی شدن کومه‌له در اسفند ۱۳۵۷ دریافتیم که آنها سازمان دارند، سالهاست که مبارزه میکنند و تعدادی از اعضایشان زندانی سیاسی بوده‌اند. با سقوط حکومت پهلوی و آمدن رژیم جدید کشمکش که از مدتها قبل بین «چپ‌ها» و جماعت «مفتی‌زاده» بروز کرده بود، تشدید شد. دار و دسته «مفتی‌زاده» که طرفدار حکومت مرکزی بودند میخواستند که شهر به شیوه اسلامی اداره شود. «چپ‌ها»، که منم خودم را بخشی از آنها میدانستم، طرفدار برقراری یک حکومت شورائی بودند. در آن زمان به درستی نمیدانستم که حکومت شورائی چیست، ولی همینکه رفقای مورد اعتماد من از آن دفاع میکردند منم از آن دفاع میکردم. چون در عمل دیده بودم که آنها دلسوز کارگر هستند. کلاً کشمکش بین جماعت «مفتی زده» و در واقع رژیم جدید و مردم چنان شدید شد که نیروهای مبارز در راس مردم حمله به پادگانهای ژاندارمری و ارتش را شروع کردند. در این جریان پادگان ژاندارمری خلع سلاح شد و ۸ هزار اسلحه در اختیار مردم قرار گرفت. جنگ بین مردم به رهبری نیروهای چپ و عوامل و نیروهای مسلح رژیم با آمدن طالقانی و سنندج را یک شورای منتخب مردم اداره کند. این فضای پر از کشمکش و تلاش فشرده و گسترده برای به پیروزی رساندن «چپ» من را هر چه بیشتر سیاسی کرد. در این اثنا کارگران ساختمانی تحت رهبری یکی از رهبران خود، که به حسن کارگر شهرت داشت، سندیکائی تشکیل دادند. اگر درست به خاطر مانده باشد نام سندیکا این بود: «سندیکای کارگران پروژه‌ای» این سندیکا قادر شد تا دستمزدهای عقب افتاده بخشی از کارگران را بگیرد و از دولت بازرگان پولی برای کارگران بیکار اخذ کند. من در آن زمان سن و سال زیادی نداشتم و در ضمن بیشتر

هفت ساله بودم که پدرم من را به یک کارگاه صافکاری سپرد تا به قول خودش «صنعتی یاد بگیرم و آینده‌ام تأمین باشد». او به صاحب کارگاه گفت: «مظفر فرزند شماست. او را بار بیاورید...» یکی از اولین کارهای من در آن سن و سال آوردن آب از راه دور به کارگاه بود. در سنی که مادرم هر صبح جورابه‌هایم را میپوشاند، حلب به دوش میگرفتم و آب مورد نیاز صافکاری را تأمین میکردم. سپس قالبهای ماسه را از داخل سطل درآورده و به صافکار میدادم. در زمستان که هوای سنندج گاه تا ۱۵ درجه زیر صفر میرفت حال من و کودکان کارگری چون من معلوم بود. ما به تمامی چنان یخ میزدیم که دیگر قادر به ادامه کار نبودیم. در چنان شرایطی اجازه میافتیم به داخل کارگاه برویم. در آن روزها عادت چنان بود که صاحبان کارگاهها بشک‌ها را به صورت بخاری در آورده و با روغن سوخته آنها را آتش میکردند. دود و گاز ناشی از سوخت ناقص کارگاه را پر میکرد. من امروز تعجب میکنم چطور نونهالانی مثل من در آن فضای دود و گاز آلود زنده ماندیم. خطر فقط دود و گاز هم نبود. چون ما بیرون یخ میزدیم، تماماً خود را به آن کوره مشتعل نزدیک میکردیم. یخها که آب میشد گاه لباس روغنیمان آتش میگرفت و ما خود متوجه نمیشدیم تا یکی داد میزد: «خانه خراب آتش به لباس گرفته.» آنگاه همه هجوم میآوردند تا آتش را خاموش کنند. من این چنین با رنج کار آشنا شدم و طعم محرومیت از درس و بازی را چشیدم. اولین آشنائی من با سیاست از طریق آشنائی با انقلابیون زنده یادی چون حسین پیرخضری و ایوب نبوی و چند تن دیگر از اعضای کومه‌له انجام گرفت. در آن زمان من همانقدر میدانستم که آنها «ضد شاه» هستند و در بحث با کسانی که به آنها توده ای میگفتند علیه شوروی صحبت میکردند. من اولین بار با تشویق حسین پیرخضری به مدرسه بزرگسالان رفتم و بکمک او درس خواندم تا قادر باشم «روزنامه» بخوانم. این یکی از آرزوهای کودکی بود که تحقق یافت. در

## نگاهی به دیروز

## برای اخذ درسی برای امروز

اهمیت داشت مسئله انجمن اسلامی کارخانه بود که مورد مخالفت شدید کارگران بود. ما اجازه ندادیم چنین تشکلی برای جاسوسی تشکیل شود. همزمان یک «تعاونی مصرف کارگران» درست کردیم که با تکیه به مجمع عمومی کار می‌کرد. ما، کارگران، مقداری پول جمع کردیم و کارفرما را نیز تحت فشار گذاشتیم تا مقداری کمک بلاعوض در اختیار آن قرار دهد. او میگفت در هیچکدام از کارخانه‌هایی که با شاهو کار میکنند چنین کاری انجام نگرفته. وی برای اثبات حرف خود چند تن از نماینده‌های ما را به قرقره زیبا و چیت ری فرستاد تا اوضاع را از نزدیک ببینند. نمایندگان که برگشتند خبر دادند که آن کارگران ۴۰ ساعت در هفته کار میکنند و نه ۴۸. در این رابطه نمایندگان ما نیز خواستار ۴۰ کار در هفته شدند و پس از تلاش بسیار بالاخره کارفرما با ۴۴ ساعت کار در هفته موافقت کرد و از هر دو پنجشنبه یکی را تعطیل کرد. در ضمن کار تعاونی مصرف را چنان با موفقیت پیش بردیم که نمونه شد. فرهنگیان و کارگران جهاد سازندگی به تبع ما تعاونی مصرف خود را تأسیس کردند. ما یک صندوق مالی هم درست کردیم تا بدیلی در مقابل صندوق قرض‌الحسنه باشد. گرچه دست اندرکاران صندوق خیلی کوشیدند تا ما را از تأسیس صندوق خودمان باز دارند، اما به آنها گوش ندادیم. مسئله دیگر دستمزد بود. کارفرما ما را به طرح طبقه بندی مشاغل ارجاع میداد و ما آنرا تفرقه افکنانه میدانستیم. من در شاهو تجارب زیادی آموختم و خودم در دوره دوم انتخابات شرکت کردم و به عنوان نماینده کارگران برگزیده شدم. متأسفانه با حمله سراسری جمهوری اسلامی به چپ و لو رفتن بخش زیادی از تشکیلات کومله من ناچار شدم از کردستان بگریزم و در کارخانه زاینده رود اصفهان کار کنم. در جریان بگری و بندها رهبران کارگری شاهو هم مصون نماندند و یکی از آنها بنام پرویز وزیری توسط جنایتکاران حکومت اسلامی دستگیر، شکنجه و اعدام شد. این کارگر مبارز که از ابتدا تا هنگام دستگیری رهبر مورد اعتماد کارگران بود جانی معرفی نگردید و من اولین کسی هستم که در اینجا خاطره‌اش را گرامی میدارم.

کارخانه ریسندگی و بافندگی زاینده رود ۸۵۰۰ کارگر زن و مرد داشت. من در بخش فنی بکار مشغول شدم. من که از کردستان با آن فضای مبارزاتی پر از تنش به آنجا رفته بودم محیط را متفاوت دیدم. کارگران را به پرشوری خودمان ندیدم، اما متین و سیاسی در نظرم ظاهر شدند. آنها در مقابل حوادث با متانت موضع سیاسی می‌گرفتند و با حوصله نظرات خود را شرح میدادند. این درس خوبی برای من بود. در ضمن در اینجا به مسایل رفاهی و اقتصادی کارگر اهمیت زیادی داده میشد. مثلاً من در شاهو در کسب دستاوردهایی که نام بردم دست داشتم. ولی وقتی احساس خوشحالی واقعی میکردم که دو نسخه از نشریه سازمان را در گوشه‌ای از کارخانه مخفی کنم به این امید که بدست کارگران برسد.

بهرحال. پس از مدتی به مناطق آزاد شده در کردستان برگشتم. پس از ارزیابی اوضاع ترجیح دادم دوباره از کردستان خارج شوم. ابتدا به تهران، سپس به تبریز و رشت رفتم. در این سفرها به عینه دریافتم که مواضع سازمان در مورد وحدت منافع کارگران کاملاً درست است. من دیدم نه تنها فرقی بین کارگر کرد و ترک و مسلمان و آنتیست نیست. فرقی بین یک کمونیست و غیر کمونیست هم ندیدم. این تجارب در موفقیت فعالیت‌هایم در کارخانه ریسندگی و بافندگی «چیا» موثر افتاد.

در سال ۶۴ به سنجند برگشتم و در چیا بعنوان تراشکار قطعات استخدام شدم و به مونتاژ دستگاهها کمک کردم. بودجه این کارخانه کوچک را اداره صنایع و معادن در اختیار یکی از طرفداران مفتی‌زاده گذاشته بود. کارخانه ساخت بلژیک و مونتاژ هند بود و به همین جهت دو مهندس هندی در کار نصب دستگاهها کار و نظارت میکردند. کارفرما کارگزارانش را از میان طلبه‌های علوم دینی نوسود و پایه، از بخش اورمان، آورده بود که بعضی‌هایشان خویشاوند خودش بودند. ظاهراً کار ۸ ساعت در روز بود. اما او ۱۲ ساعت بدون پرداخت اضافه مزد از آنها کار میکشید. استدلالش نیز این بود که «همه مسلمان هستیم. هر چه سود بیشتر بدست آید به نفع اسلام است و میتوانیم به مسلمانهای محتاج بیشتری کار بدهیم». من از این اجحاف آشکار عذاب میکشیدم. اما کاری از دستم بر نمی‌آمد. مذهب فاصله بدی بین ما انداخته بود. همان روز اول متوجه شدیم که همه باید در موقع اذان برای ادای نماز حاضر شوند. ما سه نفر که کار فنی کارخانه را انجام میدادیم با این استدلال که ما ترجیح میدهیم در زمان ادای نماز از این محیط پر گرد و خاک خارج شویم، نماز نخواندیم. خود این بین ما و طلبه‌ها فاصله انداخت چنانکه گوش آنها به حرفهایمان بدهکار نبود. بحث ۸ ساعت کار و لزوم پرداخت اضافه کاری، مجمع عمومی و داشتن نماینده، ضرورت داشتن سرویس، حمام، سالن غذا خوری گوش شنوا نمی‌یافت. کارفرما که به کار ما احتیاج داشت ارجحان نمی‌کرد، ولی از فاصله‌ای که بین ما و کارگران بود سوء استفاده میکرد. وضع چنان بود که من از تغییر این طلبه‌های کارگر مایوس شدم. تصمیم داشتم که کارخانه را ترک کنم. اما در همان حال میدیدم یک عده کارگر که به هر لحاظ از خودم محروم تر و رنج کشیده ترند با ابزار اسلام و توسط یک کارفرمای بی‌وجدان به نهایت درجه استثمار و حتی غارت میشوند. تصمیم گرفتم بمانم و بیکی از آنها که مورد اعتماد بقیه کارگران بود نزدیک شوم. میدیدم که این کارگران بعضاً خانواده خود را در نوسود و پایه جا گذاشته و باید برایشان پول بفرستند و گاهی موفق به ارسال پول کافی نمیشوند. یا بودند کسانی که نامزد داشتند، ولی پول برای راه انداختن عروسی نداشتند. خانواده کارگری داشتیم که یخچال نداشتند و آب گرم مینوشیدند. یک صندوق مالی درست کردیم و ما سه نفر کارگر فنی کار سهم بیشتری پرداختیم. این صندوق وامهانی داد و همین یخ بین ما را آب کرد. یک مجمع عمومی تشکیل دادیم و به همان کارگری رای دادیم که بین بقیه اعتبار داشت. در عمل و در استدلالها نشان دادیم که کارگر کارگر است.

چه مذهبی باشد و چه نه. کم‌کم حتی استدلال کردیم که مذهب در خدمت سرمایه‌دار است. تجارب اضافه‌کاری بدون دستمزد خودشان بهترین مثال بود. یکسال طول کشید تا این تغییرات ایجاد شد. به اینجا که رسیدیم خواست پرداخت اضافه‌کاری‌های پرداخت نشده و مسئله دستمزد را از طریق همان نماینده مطرح کردیم. کارفرما مقاومت کرد. برایشان حدیث و آیه خواند، اما بیفایده بود. عملاً کار را خواباندیم و به نوعی تحصن دست زدیم. دو نفر سرباز فراری و چند خویشاوند کارفرما در میان کارگران بودند که میخواستند کار کنند. ما دستگاهها را خواباندیم و آنها ناچار شدند به جمع ما بیوندند. کارفرما که چنین دید از اداره کار کمک خواست. رئیس حل اختلاف اداره که یک فرد مذهبی شناخته شده و سنندجی بود یک روز همراه با یک پاسدار به کارخانه آمدند. کارفرما میخواست از ابزار مذهب و رعب و وحشت هر دو استفاده کند. من که اینطور دیدم شروع به صحبت کردم و کمی دستمزد و اضافه‌کاری‌های پرداخت نشده را مورد اشاره قرار دادم. کارفرما خطاب به کارگران از مسلمانان گفت و اینکه «ما اختلافی با هم نداریم. همه یک دین و مذهب داریم. فقط چند نفری اخلاک‌گر ...» نمایندگان در اینجا به حرف درآمد که «ما همه کار میکنیم و اخلاک‌گری در میانمان نیست. ما کار کرده ایم و حق اضافه کاریمان پرداخت نشده. ما خواهان این هستیم. آیا خدا و پیغمبر فرموده‌اند که حق و حقوق کارگر پایمال شود.» خلاصه کنم. هر چه ما چند نفر را تهدید کردند فایده نبخشید. ما به بقیه کارگران گفتیم که برای اضافه کاری باید دو برابر حقوق معمولی پرداخت شود.

این موفقیت را من هنگامی تجربه میکردم که با جمعی دیگر از رفقا، دست اندر کار تأسیس اتحادیه صنعتگر بودیم. جالب اینجاست که نماینده‌مان در چیا عضو صنعتگر هم شد. اما داستان اتحادیه صنعتگر:

بحث اتحادیه صنعتگر در سال ۶۲ شروع شد. ما جمعی از کارگران تراشکار و مکانیک و صافکار در محافل خانوادگی خود از ضرورت ایجاد چنین تشکلی می‌گفتیم و راههای تأسیس آنرا بررسی میکردیم. محافل خانوادگی هم یک پوشش امنیتی کارا بود و هم زنان را هم در این امر مبارزاتی ما دخیل میکرد. پیشنهاد اولیه این بود که یک دفتر نمایندگی برای مکانیکها تأسیس کنیم. ما مخالفتی با پیشنهاد رفقایمان نداشتیم. مکانیکها حق داشتند دفتر نمایندگی خود را داشته باشند. اما تلاش میکردیم به نوعی از تشکل فرا گیر دست یابیم که نیازهای اقتصادی و بعضاً سیاسی مکانیکها را هم به خوبی جواب بدهد. ما دیده و تجربه کرده بودیم که هر تشکل صنفی کارگری در بهترین حالت در خود منجمد شده بود و در بدترین حالت ابزار دست صاحبان کارگاهها و مغازه‌ها و نانوایشها شده بود. دفتر نمایندگی کارگران اتومبیل در اوایل سال ۱۳۶۶ اعلام موجودیت کرد. چندی نگذشت که ما هم نظر شدیم اتحادیه‌ای فرا صنفی بسازیم. این تشکل که تراشکار، برقکار، نجار، خیاط و کارگران فصلی را هم پذیرفت نام «اتحادیه صنعتگرهای سنندج» را برای خود انتخاب کرد که بعداً با اسم اتحادیه

## نگاهی به دیروز برای اخذ درسی برای امروز

صنعتگر شناخته شد.

ما این را تشکل سوسیالیستها محسوب میکردیم در عمل نیز اینطور بود و طولی نکشید که از ما بعنوان «اتحادیه سرخ» نام میبردند. تفاوتی ما در شیوه اداره اتحادیه و موضوعهای کارمان بود. ما به محض علنی شدن مجمع عمومی تشکیلات دادیم. اولین مجمع عمومی خطوط و عرصه‌های کارمان را تعیین کرد و برای هر بخش نیز مسولان را مشخص نمود. هر صنفی در اتحادیه یک نماینده پیدا کرد. بازرها نیز مشخص شدند. بطور کلی هدفمان تامین یک شرایط و زندگی انسانی برای کارگران بود. خواهان ممنوعیت کار کودک بودیم. اما چون در قدمهای اول اینکار ممکن نبود تصمیم گرفته شد که تا آخرین حد ممکن شرایط کار را برای آنها تسهیل کرده و امکانات تحصیل را برایشان فراهم کنیم. در این راستا از کلیه کارگاهها، که محل اصلی بکارگیری کودکان بودند، آمار گرفتیم. آمار کارگران کودک و بزرگسال را بدقت یادداشت کردیم. سن کارگران، شرایط استخدام مثل ساعات کار، میزان دستمزد، ایمنی محیط کار و غیره را مشخص نمودیم و همه را در مجمع عمومی به بحث گذاشتیم. سپس نمایندگانی تعیین شدند تا کودکان را بیمه کنند. اداره بیمه که جز انجمن و شورای اسلامی تشکل دیگری را به رسمیت نمی‌شناخت میخواست نمایندگان اتحادیه را نادیده بگیرد. اما نفوذ ما در جامعه و در میان خود کارکنان بیمه و نیز محرومیت آشکار کارگران کودک طوری بود که روسا نتوانستند در مقابل خواست بیمه شدن این کارگران خرد سال مقاومت کنند. گرچه بیمه در جمهوری اسلامی ناچیز است، اما نفس به رسمیت شناساندن حقوق این کودکان کارگر دستاورد بزرگی بود. در همانحال گروه سواد آموزی اتحادیه با مسئولین سواد آموزی تماس گرفت. طبعا آنها خوشحال میشدند که برای کودکان بکار گرفته شده در کارگاهها کلاس تشکیل دهند. ولی قصد ما این بود که کار زیر نظر اتحادیه و توسط معلمین خودمان پیش برود. پس از آنها خواسته شد تا قلم و کاغذ و تخته و غیره را تهیه کنند و نیز به کارگاهها نامه بنویسند تا ما آمار کودکان مشتاق سواد آموزی را گرفته و صاحبکاران مکلف شوند تا یک ساعت از وقت کار آنها را به سواد آموزی تخصیص دهند. وقتی اینکار صورت گرفت بعضی از کارفرماها شروع کردند به کارشکنی. من یک نمونه از این کارشکنیها را در اینجا ذکر میکنم. در محله فیض آباد سنندج کاراژی هست که چندین کارگاه در آن واقع است و حدود یکصد کارگر که اکثرا کودکان در آنجا به کار مشغولند. روزی من برای گرفتن آمار کودکان رفتم. صاحب یکی از کارگاهها، که حزب‌اللهی بود، گفت که کارگر کودک ندارد. من میدانستم که این محال است. پس شروع کردم به جستجو. روی چال سرویس یک مینی بوس پارک شده و داخل آن بخوبی دیده نمیشد. وقتی خوب دقت کردم دیدم که شش کودک در لباسهای روغنی در گوشه چال کز کرده‌اند. علیرغم این کار

شکنیها گروه سوادآموزی قادر شد ساعتی از کار این کودکان را به تحصیل اختصاص بدهد و مجموعا به ۲۸۰ کودک کارگر سواد خواندن و نوشتن یاد بدهد.

اتحادیه در جهت خبر رسانی کارگری یک نشریه دیواری دایر کرد بنام پیام. گردانندگان نشریه با استفاده از رادیوها، روزنامه و گاه با استفاده از منابع حزب اخبار را تنظیم کرده و برای استفاده کارگران منتشر میکردند. خبرها و تفسیرهای نیز دهن به دهن میگشت که محدودیت نشریه را نداشت. شاید موثرترین نشریه ما همین نشریات شفاهی بود.

اتحادیه گروه ورزش هم داشت که تیم فوتبال و کوهنوردی داشت و رفیق زنده یاد جمال چراغ ویسی، که خود فوتبالیست بود، سرپرستی این گروه را بعهده داشت. تیم فوتبال بنام تیم کارگری در میدان اصلی شهر وقت تمرین داشت، تیم با تیمهای محلات گوناگون مسابقات دوستانه ترتیب میداد و بر خلاف رقابت اندازیهایی موجود در مسابقات فوتبال، مودت و همبستگی را تقویت میکرد. زنان و مردان کارگر نیز روزهای تعطیلی در کوهنوردی شرکت میکردند.

گروه نمایش اتحادیه نیز در محل اتحادیه و یا در محلات، نمایشهای کارگری ترتیب میداد و رنج و مصائب کار، تاثیر آنها در خانوادهها، مبارزه موجود در مقابل آنها و راه حلها را تصویر میکردند. چند نمایش موفق این گروه در مراسمهای اول ماه مه به اجرا درآمدند.

دستاورد قابل ذکر دیگر تحمیل هیئت حل اختلاف اتحادیه به اداره کار و کارفرماها بود. باید یادآوری کنم که اداره کار هیچوقت سندی دال بر رسمیت شناختن اتحادیه بما نداد. با اینحال ما موجودیت خود و هیئت مهمی چون هیئت حل اختلاف را به آن تحمیل کردیم. این هیئت کارفرماها را مورد بازخواست قرار میداد و از حقوق کارگران در تمام سطوح دفاع میکرد. گذشته از شکایتیهائی که به نفع کارگران حل و فصل شد، باید بگویم که خود وجود هیئت باعث جلوگیری از اجحاف علیه کارگران بود.

اتحادیه در عرصه دفاع از حقوق زنان نیز فعال بود. رفقای زن در مجامع عمومی و فعالیتهای آن سهم بودند. من پیشنهاد میکنم در این

مورد با یکی از رفقای زن، که خود مستقیما دست اندر کار بوده، مصاحبه‌ای ترتیب دهید. آنها بهتر میتوانند جوانب گوناگون مسئله را روشن کنند.

اتحادیه به تشکیلات صندوق در محلات نیز کمک کرد و یا صندوقهای موجود را فعال نمود. این صندوقها همگی با اتکا به مجمع عمومی کار میکردند.

دستاوردهای یاد شده که در مدت کمی انجام گرفت گرایشهای محافظه کار و قانونگرا و نیز دشمنان مستقیم کارگران را علیه ما بسیج کرد. همانطور که گفتیم اساس کار اتحادیه بر مجمع عمومی‌های فعال بود. ابتدا هر سه ماه یکبار و بعدا هر شش ماه یکبار کل اعضا و نیز فعالین کارگری دیگر جمع میشدیم و بطور آزاد و با روشنی و صراحت مسائلی کارگران را مطرح میکردیم. این عرصه از کار مورد تهاجم مستقیم گرایش محافظه کار و قانونگرا بود. بویژه اعضای سندیکای خیاطان از همان روز اول پیوستن، تصمیم گرفتند در این شیوه کار اخلاص کنند. آنها وقتی در این کار موفق نشدند تمام تلاش خود را بکار بردند تا از سرایت کار شورائی به تشکل خودشان جلوگیری کنند. باور نمیکنم در هیچ دوره‌ای کارگر چنین احساس آزادی کرده و حرف و عملش چنان به حساب آمده و اجتماعا چنان موثر افتاده باشد.

اتحادیه بیش از ۴ سال دوام نیاورد. انحلال آنها صرفا بدلیل دستگیریها و فشار رژیم نبود. بی تجربگی و تند رویهای خود ما هم تاثیر داشت. علل کوتاهی عمر این تشکل، که من آنرا تشکلی پر افتخار میدانم، باید در جای دیگری بررسی شود. در اینجا همین قدر میگویم در کردستان به شدت نظامی شده و مخصوصا در شهر تماما کنترل شده‌ای مثل سنندج، تحمیل اتحادیه صنعتگر و آن مراسمهای پر شکوه ماه مه، اگر به گرایش رادیکال متکی نمیگردید، هرگز عملی نمیشد. میشود گفت که ۸۰ درصد فعالین اتحادیه از کمونیستها و اکثرا عضو حزب کمونیست ایران بوده و از آن خط میگررفتند. توده‌های کارگر نیز خود را با گرایش این حزب تداعی میکردند.

## بذری که دانه داد

یدی عزیز

شوراهای شهر به حل مشکلات روزانه مردم یاری میرساندم. پس از حمله رژیم در مرداد ۵۸ و تا برگشت پیشمرگان منم حالت نیمه علنی داشتم. در آذر ماه که پیشمرگان به شهرهای کردستان، و از آنجمله سنندج، بازگشتند، منم فعالیتهای همه جانبه خودم را پی‌گرفتم. روزها به کارگری مشغول بودم و از غروب ببعد، بدون وقفه، غرق مسائلی عمومی و ضد رژیمی بودم. با اینکه هر دو بخش تشکیلات مخفی و علنی کومهله کمیته کارگری داشت، اما مذاکره با حکومت مرکزی در جهت تحقق خود مختاری، اعتراض علیه رژیم،

حرکتهای ضد سلطنت که شروع شد من ۱۸ سالم بود. این حرکتهای که بعدا به موج و سپس به طوفان تبدیل شدند بذری علاقه به کار سیاسی را در من باروتر کردند. اما مبارزین معینی این علاقه را سمت دادند و در را کسب تجربه و دانش سیاسی هدایت کردند که از آن میان دو انقلابی بزرگواری و جانبخته و دوعضو برجسته کومهله، زنده یادان حسین پیرخضری و ایوب نبوی، را نام میبرم. در دوره قبل از انقلاب و چند سال بعد، من بعنوان یک کارگر و هوادار کومهله، عمدتا جذب مبارزات توده‌ای بودم. بعد از سقوط شاه در جمعیت «دفاع از آزادی و انقلاب» در سنندج فعالیت میکردم. همزمان در

## بذری که دانه داد

حل مشکلات امنیتی و رفاهی اهالی شهر و تنظیم روابط با نیروهای دیگر سیاسی طبعا فعالیتهای آن کمیته‌ها را تحت‌الشعاع خود داشت. حل مشکلات کارگری و نیز مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی خودمان بعنوان کارگر، خودآگاه یا ناخودآگاه، به حل مسایل سیاسی گره می‌خورد. در واقع ما، مانند خلیها، رژیم را رفتنی میدانستیم و کلیه تلاشها در خدمت کوتاه‌تر کردن عمر رژیم بود. حتی میشود گفت که در این دوره کارفرما و کارگر بطور خود به خودی در کنار هم قرار گرفته بودند و دلیلش حاکم شدن فضای خود مختاری طلبی و ضدیت با رژیم بر فضای جامعه بود.

با عقب نشینی پیشمرگان از شهر سنج در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۹ و گسترش جنگ پارتیزانی در داخل و اطراف شهر نظامیگری پرده ساتر دیگری بر مبارزات کارگری کشید. در این دوره همه چشم به بیرون داشتیم و امیدوار بودیم از طریق جنگ مسلحانه بتوان تغییری سریع در حکومت ایجاد کرد. پس در واقع تلاشها عمدتا در جهت خدمت به جنگ پیشمرگانه بود و این لطماتی بما زد. ما خود بعنوان اعضای کومه‌له عملا اهمیت لازم را به مسایل کارگری نمیدادیم. نیروی سیاسی دیگر، یعنی حزب دموکرات، اصلا موجودیت نیروی موثری به عنوان کارگر را منکر بود. آنها که در دوره پیشا سرمایه‌داری شکل گرفته بودند، به خود نگاه میکردند و میدیدند که ربطی به یک جامعه سرمایه‌داری شده ندارند. پس یا میبایست منکر خود میشدند یا منکر سرمایه‌داری بودن جامعه کردستان. آنها طبعا آخری را انتخاب کردند.

در متن چنین فضائی و در سال ۱۳۶۱ تشکیلات ما ضربات امنیتی سختی خورد. این ضربات همزمان گشت با تقویت گرایش کارگری و مارکسیسم در کومه‌له و تلاش برای ایجاد حزب کمونیست ایران. ما کارگران عضو کومه‌له بازنگری در کار خود را آغاز کردیم. حزب که تشکیل شد کارگری شدن را در اولویت کار خود گذاشت. این مسئله و نیز مجرب شدن خود ما اعتماد به نفسمان را بالا برد. بازنگری و خودیابی ما ۴ سال طول کشید. اولین نشانه موثر این خودیابی برگزاری مراسم اول ماه مه در کارخانه پوشاک سنج بود که اکثریت کارگران آن زن هستند. در سال ۱۳۶۵ ما برای اولین بار روز جهانی خود را بطور رسمی و با دعوت علنی در سطح شهر جشن گرفتیم. در واقع پس از سال ۵۸ که در آن به مناسبت اول ماه مه یک راهپیمائی در خیابانهای شهر ترتیب داده شد، جشنهای ما در در محافل خانوادگی و کارگری و یا در مراکز کارگری نظیر کارخانه شاهو برگزار شده بودند. در اول ماه ۵۹ نیز سنج مورد تهاجم نظامی قرار گرفت و ما از به براه انداختن یک مراسم با شکوه محروم شدیم.

موفقیت برگزاری اول ماه مه در کارخانه پوشاک، که در نتیجه استفاده درست از امکانات قانونی در تناسب قوای موجود آن زمان، حاصل شد اعتماد

به نفس زیادی بما داد. ما، برگزار کنندگان آن مراسم، به این نتیجه رسیدیم که میتوانیم تلاش برای ایجاد تشکیلی کارگری، که چند سالی بطور مخفی در جریان بود، را علنی کرده و شدت بخشیم و آن فعالیت برای تاسیس اتحادیه صنعتگر بود. اتحادیه صنعتگر تماما ابتکار خود فعالین کارگری و رادیکال شهر بود که اکثرا عضو حزب کمونیست ایران بودیم و از آن خط می‌گرفتیم. این تشکیلی حاصل مباحثاتی طولانی بود. بعضی اصناف مثل خیاطان، قنادان، نانویان، خوراکیپزان و غیره از زمان حکومت قبلی سندیکاهائی برای خود داشتند که کارشان گرفتن مواد و سوسید از دولت و قانع و مطیع نگهداشتن کارگران بود. آنها کاری به اصناف دیگر نداشتند. ما در مقابل اینها احتیاج به تشکیلی داشتیم که به نیازهای اقتصادی و تا حدی سیاسی-اجتماعی کارگران جواب بدهد و فراعصافی باشد. در همان حال تشکیلی مورد نظر ما میبایست در عمل خنثی کننده تلاشهای ضد کارگری رژیم هم میبود. این درست زمانی بود که جمهوری اسلامی سعی میکرد تا شوراها را به کارگران تحمیل کند و مقاومت زیادی هم در مقابل آن وجود داشت. ما کارگران سوسیالیست میخواستیم با تکیه بر خود توده اعضا از طریق بکار گرفتن موثر مجامع عمومی و شیوه کار شورائی بدیلی در مقابل شوراها را بگذاریم. کلا در این دوره تقلاهای اداره کار برای تحمیل شوراها را اسلامی با شکست روبرو شد. خلاصه کنم. تشکیلی مورد نظر ما که اتحادیه صنعتگر نام گرفت و در سال ۶۵ با ایجاد دفتر علنی کار خود را آغاز کرد در بر گیرنده چند صد عضو از کارگاههای گوناگون و کارگران بخش ساختمان بود. کارگرانی از کارخانه‌ها هم به صورت فردی در آن عضو بودند. گذشته از اعضا طیف وسیعی از کارگران کارخانه‌ها و سایر مراکز کارگری و نیز افراد غیر کارگر در مجامع عمومی آن شرکت میکردند و آزادانه نظرات خود را به صورت مشورتی بیان میکردند. گرچه اداره کار هیچوقت ما را به رسمیت نشناخت، اما اتحادیه در چهار سال موجودیت خویش عملا به این اداره تحمیل شد. اتحادیه در دوره کوتاه عمر خود خدمات شایان توجهی انجام داد. چون در همین شماره خاطرات رفیق مظفر فلاحی هم چاپ میشود و او به این خدمات اشاره میکند من فقط نقش صنعتگر در برگزاری مراسمهای روز جهانی کارگر و اهمیت این مراسمها را یادآوری میکنم.

همانطور که گفتم برگزاری موفقیت آمیز مراسم اول ماه مه سال ۱۳۶۵ ما کارگران رادیکال را مصمم کرد که تشکیلی مورد نظر خود را هر چه زودتر تاسیس کنیم. در واقع ما، فعالین برگزاری اول ماه مه، از بنیانگزاران اتحادیه صنعتگر هم شدیم. طبیعی بود که تشکیلی ما ابتکار برپائی جشن اول ماه مه در سالهای آینده را نیز بعهده بگیرد.

یکماه و نیم قبل از فرارسیدن روز جهانی کارگر در سال ۱۳۶۶، یک هیئت برگزاری توسط مجمع عمومی انتخاب شد که کارگرانی از کارخانه شاهو و کارخانه چیا هم در آن حضور داشتند. هیئت قطعنامه، موضوع سخنرانیها و سخنرانان را تعیین کرد و به تصویب مجمع عمومی رساند. در ضمن از بین اعضای هیئت و یا خارج آن

افراد یا گروههایی را برای پیشبرد کارها تعیین کرد نظیر: تماس با اداره کار و کسب اجازه، تماس با تشکلهائی که بهر حال بنام کارگر فعالیت میکردند برای جلب کمک و علاقه آنان، تهیه شعار «زنده باد اول ماه مه» بر روی پلاکاردها و یا گذاشتن آنها در بسته‌های شیرینی، انتظامات، گروه نمایش، گروه تبلیغ و غیره. این مراسم در پاساژ غزتی، که دفتر خود ما هم در آن قرار داشت، برگزار شد و بیش از ۲ هزار نفر در آن شرکت کردند. چند فعال کارگری در مورد بیمه بیکاری، ضرورت ممنوعیت کار کودکان و ضرورت ایجاد تشکلهای کارگری صحبت کردند. نماینده اداره کار هم مثل سال گذشته در این مراسم سخنرانی کرد.

در سال ۶۷ هیئت برگزاری از دو ماه قبل انتخاب شد. در این سال اداره کار مصمم بود تا از طریق اعضائی، که صد درصد به کار در چهارچوب قانون معتقد بودند، مراسم ما را بدست بگیرد. آنها حتی قطعنامه خود را نوشته و به یکی از اینگونه کارگران که میگفتند توده‌ای است، داده بودند. از این طرف ما هم مصمم بودیم تا مراسم روز جهانی خویش را همچون دو سال گذشته مستقل از دولت و تشکلهای ضد کارگری و با قرائت قطعنامه خود، برگزار کنیم. مستقل نگهداشتن مراسم از دولت و تشکلهای ضد کارگری و حتی مصون داشتن آن از تاثیر تشکلهائی نظیر سندیکای خیاطان، که تاریخا زیر نفوذ حزب توده بود، از اهداف اصلی ما به حساب میآمد. گذشته از اداره کار، آن گرایشی که در مقابل ما قرار داشت همین گرایش محافظه‌کار و قانونگری حزب توده بود. در واقع همان خیاط مشهور به توده‌ای عملا بعنوان جاسوس اداره کار عمل میکرد و در سال ۶۷ در زندان با من روبرو شد و نقش در برگزاری مراسم و پا فشاریم بر قرائت قطعنامه کارگران را باز گفت و پس از دو روز آزاد شد.

مراسم سال ۱۳۶۷ با روشن کردن آتش در کوه آبیدر و به هوا فرستادن بالن نورانی در شب ۱۰ اردیبهشت آغاز شد. ما قرار بود در آن شب چندین بالن به هوا بفرستیم. اما چون آنها را زیادی در نفت خوابانده بودیم و سنگین شده بودند به هوا نرفتند. فقط رفیق زنده یادمان جمال چراغ ویسی مسایل فنی را به خوبی رعایت کرده و بالن خود را ۴۰ متری به هوا فرستاد. اصل مراسم در دبیرستان رنجآوری (رازی سابق) برگزار شد و سیل هزاران نفر جمعیت شور و هیجان خاصی داشت. تبلیغات خوب خود ما و مخصوصا تبلیغات رادیوی حزب کمونیست ایران و صدای انقلاب کار خود را کرده بودند. در مقابل چنین جمعیتی کارگران سخنران راجع به اول ماه مه و حقوق کارگری صحبت کردند. نماینده اداره کار که قرار بود سخنرانی کند از ترس هو شدن صحبت نکرد. نمایشی هم که توسط خود کارگران نوشته و بازی و کارگردانی شده بود به صحنه آمد. آنگاه من از پشت بلندگو به حضار اطلاع دادم که دو قطعنامه وجود دارد که یکی از آنها قطعنامه خود کارگران است. پرسیدم که آنها مایلند کدام قطعنامه خوانده شود. همه فریاد زدند: «قطعنامه کارگران!» آنگاه قطعنامه که

# سایه رنگهای دموکراسی در اروپا

سودابه مهاجر

## راست افراطی، معرفی نامه

راست افراطی که در فاصله میان پایان جنگ دوم و دهه ۸۰ تنها در اروپای جنوبی میدرخشید، امروز مرکز ثقل خود را به دموکراسی های پارلمانی اروپای مرکزی و شمالی منتقل کرده و در بسیاری از کشورها از قبیل اتریش، سوئیس، بلژیک، ایتالیا، نروژ، دانمارک، فرانسه و هلند با موجی از پیروزیهای انتخاباتی بالا آمده است (در هلند LPF اخیرا در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۲ با به دومین نیروی سیاسی کشور مبدل شد، حزب لیبرال اتریش در اکتبر ۹۹ به دومین حزب کشور بدل شده و وارد دولت ائتلافی گردید. در سوئیس "حزب اتحاد دموکراتیک مرکز" در همان تاریخ با آرائی معادل با سوسیالیستها جزء مهمترین احزاب کشور شد. در نروژ حزب "ترقی" و در انتخابات محلی سپتامبر ۹۹ در دانمارک حزب مردم در انتخابات پارلمانی، آراء خود را افزایش دادند. در ایتالیا، که اشکال مختلف راست افراطی در دولت فعلی حضور دارند از "اتحاد شمال" جدائی خواه تا "وحدت ملی" شبه گلیست و طرفدار دولت قوی که از تنوفاشیسم بیرون آمده و در حال دگرذیسی است). همگی این احزاب برای کسب قدرت سیاسی خود را در سطح برنامه‌های و اشکال کار سازمانی مدرنیزه کرده‌اند.

برعکس، احزاب یا گروههایی که در کشورهایی مثل بریتانیا و سوئد، بدلائل مختلف، موفقیت انتخاباتی بدست نیاورده و به حاشیه رانده شده‌اند، به مبارزه خشنی روی آورده‌اند. اینجا و آنجا در کنار و نزدیک به احزاب قانونی گروههایی وجود دارند که علنا از ایدئولوژی فاشیسم یا نازیسم دفاع میکنند. این گروهها بجز در شرق آلمان نتوانسته‌اند فعل وانفعال سیاسی یا اجتماعی ویژه‌ای را دامن بزنند.

در میان این جریانات ناسیونال-پوپولیست (که کارکرد دموکراسی پارلمانی و الیت سیاسی آنرا را آماج حمله خود میگیرند و ادعا میکنند که قدرت را از دست این الیت فاسد، ناتوان و بیثفاوت به منافع مردم واقعی در آورده و به خود این مردم برمیگردانند) بخشی آماده به شرکت در ائتلافات دولتی با دیگر احزاب راست است (حزب لیبرال اتریش، اتحاد دموکراتیک سوئیس، وحدت ملی ایتالیا، حزب مردم دانمارک)، خود را از فاشیسم و نازیسم و یهودی‌ستیزی جدا میکند، اتهام راسیست بودن را برازنده خویش نمیشمارد و احزاب جبهه ملی فرانسه و "Vlaams Blok" بلژیک را افراطی میشمارد.

نقطه مشترک همه این احزاب پساصنعتی علاوه بر خارجی ستیزی، ضد مهاجر بودن و مخالفت با الیت سیاسی و شیوه حکومتی موجود، نتولیبیرال بودن آنهاست. در برنامه همه این احزاب عامل نتولیبیرالی، با ابعاد مختلف، در کنار عامل ملی، حاضر است. در این زمینه، مخالفت آنها پیش از هر چیز با سیاستهای مالیاتی است. پوپولیسم راست در نروژ و دانمارک ابتدا در

گذشته از نتایج صرفا انتخاباتی، ظهور ظفرگونه راست افراطی (که ملقمه‌ایست از پوپولیسم و ایدئولوژیهای بنا شده بر راسیسم است) از درون صندوقهای رای بخودی خود نشانگر این بحران اجتماعی و سیاسی در دموکراسی لیبرال است. اما عروج راست افراطی مختص به فرانسه نیست. اگر چه رژیم سیاسی موجود در این کشور یا جمهوری پنجم (۲) که لقب جمهوری سلطنتی نیز گرفته است، شکل ویژه‌ای از دموکراسی پارلمانی است که در آن قوه مجریه اختیارات وسیعی نسبت به قوه مقننه دارد، اما این پدیده پاره بزرگی از اروپا را در بر گرفته و کشوری چون هلند را هم که سیستم نمایندگی منعطفتری دارد، از قلم نینداخته و مانع این نشده است که "لیست پیم فورتوین LPF"، یک نسخه بسیار مدرنیزه شده از راست افراطی، در افشای سیستمی "بیگانه با نیازهای مردم" توفیق یابد و در انتخابات اخیر مجلس تنها سه ماه پس از تاسیس آن به دومین نیروی سیاسی کشور بدل گردد (در هلند مدلی از دموکراسی مبتنی بر "وفاق اجتماعی" در سطح دولتی عمل میکند و تصمیمات سیاسی بر مبنای شور و توافق با نیروهای اجتماعی اتخاذ میشوند، رهبران اتحادیه ای نقش رسمی و "نهادی" داشته و بر عکس فرانسه در سیستم سیاسی مستحیلند. در سطح پائینتر فی المثل به‌نقش شوراهای محلات و شرکت شهروندان در آنها که کیفیتا با فرانسه متفاوت است، میتوان اشاره کرد).

راست افراطی غالبا وقتی قدرت میگیرد که همراه با تحولات اقتصادی و اجتماعی عمیق، مجراهای نمایندگی سیاسی بسته یا تنگ شوند. سیستمهای مبتنی بر دموکراسی پارلمانی در اروپا بتدریج به دموکراسی روال کاری، و "شومپتری" (۳) که بر مبنای آن "دموکراسی تنها بمعنی اینست که مردم فقط باید کسانی را که قرار است حکومت کنند بپذیرند یا رد کنند"، تبدیل شده‌اند. این روند در نتیجه گسترش اجتناب ناپذیر نهادها و مقامات غیر انتخابی که حسابی به شهروندان پس نمیدهند و در دسترس آنها نیستند مثل نهادهای مستقل برای تنظیمات اقتصادی و بانکهای مرکزی، اتوریته‌های سیاسی یا مقامات قضائی از قبیل دیوان عالی و یا قضاوت و غیره ممکن شده است. بر محدودیتهای این نوع دموکراسی در سطح ملی جبرهای ناشی از گلوبالیزاسیون و تعهدات اروپائی هم افزوده شده‌اند. بویژه در طول بیست ساله اخیر با فراگیر شدن نتولیبیرالیسم فضای دموکراسی روال کاری بازمه آب رفته و رویارویی نظرات و ایده‌آلهای اجتماعی به بحث بر سر متد مدیریت و اداره موثر مدل موجود تبدیل شده است. در نتیجه سیاست‌زدائی از جامعه، برای دسته‌های کثیری از شهروندان سیاست دیگر قابل دسترس و قابل درک نیست (۴). در چنین شرائطی گفتمان ساده گرایانه و عوامفریبانه راست افراطی، علیرغم ارزشهای از لحاظ اخلاقی و تاریخی محکومش، استدلالات دروغین و مغلوطش، برنامه غیر قابل اجرائش، گوش شنوا پیدا میکند.

انتخابات اخیر ریاست جمهوری در فرانسه تابلوی غریبی از دموکراسی نمایندگی را بنمایش گذاشت. یکی از اصلی‌ترین وقایع دور اول این انتخابات، رویگردانی بخش بزرگی از شهروندان از شرکت در آن بود؛ در حالیکه برای اولین بار ۱۶ نفر موفق شدند خود را نامزد پست ریاست جمهوری کنند نزدیک به ۲۸ درصد کسانی که در لیستهای انتخاباتی ثبت نام شده‌اند، در رای‌گیری شرکت نکردند. در طول چهل ساله گذشته این بالاترین نسبت پشت کردن به صندوقهای رای در انتخابات ریاست جمهوری است (۱). نتیجه انتخابات این شد که کاندیدای حزب سوسیالیست (که تا قبل از این انتخابات پست نخست وزیری را داشت) به دور دوم انتخابات راه نیافت، حزب کمونیست به پایان زندگی انتخاباتی خود نزدیک شد، چپ رادیکال و انقلابی با کسب نزدیک به دو برابر آرای خود در انتخابات سال ۹۵ بهترین نتیجه انتخاباتی خود را متحقق کرد، مجموعه احزاب راست بیش از ۴ میلیون رای نسبت به انتخابات قبلی از دست داد، رئیس جمهور، کاندیدای حزب نتوگلیست نازل‌ترین نتیجه تاکنونی یک رئیس جمهور کاندیدا را در جمهوری پنجم بدست آورد و مهمتر از آن کاندیدای یک حزب راسیست، خارجی ستیز و ناسیونالیست (جبهه ملی) که تنها ۲۰۰ هزار رای بیشتر از انتخابات قبلی بدست آورده بود، بشکل مکانیکی و در نتیجه شکست احزاب بزرگ، به دور نهائی عالی‌ترین انتخابات کشور راه یافت.

نتیجه دور اول انتخابات دینامیسم سیاسی تازه‌ای در کشور بوجود آورد و جامعه سیاست را در خیابان دوباره کشف کرد. دو هفته بسیج، تظاهرات و راهپیمائی‌های گسترده و سراسری نیروهای چپ و دموکراتیک و بویژه جوانان، که در اول ماه مه به‌واج خود رسید و نزدیک به دو میلیون نفر را به‌خیابانها کشاند، منجر به‌این شد که دور نهائی انتخابات به فرزندمی علیه راست افراطی و کاندیدای آن تبدیل گردد. در نتیجه (بازهم برای اولین بار) در تاریخ آخرین جمهوری، رئیس جمهور نه بر مبنای یک پروژه عمل دولتی بلکه بر پایه یک توافق سیاسی-اخلاقی پلورالیست در جامعه و "برای دفاع از جمهوری" انتخاب شد. شیراک با ۸۲ درصد آراء و با بسیج نیروهای چپ یعنی مخالفانش جایگزین خود گردید. دموکراسی بورژوائی که‌نسال فرانسه اینبار رئیس جمهوری را بقدرت رساند که از اکثریتی برخوردار نیست یا بعبارت بهتر از اکثریتی برخوردار است که در آن اکثریت با مخالفین اوست.

این وقایع تناقضات درونی دموکراسی متکی به انتخابات رقابتی را بوضوح به معرض تماشا گذاشت. اگر راهیابی جبهه ملی به دور نهائی انتخابات ریاست جمهوری را تاحدی (و فقط تاحدی) بتوان بحساب شکل رای‌گیری گذاشت، این واقعیت را که اکثریت شهروندان دیگر خود را در احزاب و نیروهای سیاسی نهادی و دولتی باز نمیشناسند باید به حساب بحران سیاسی دموکراسی نمایندگی (که خود از یک بحران عمیق اجتماعی تغذیه میکند)، نوشت.

## سایه رنگهای دموکراسی در اروپا

عکس العمل نسبت به دولت رفاه سوسیال دموکرات و با هدف ضمیمه با مالیات و براندازی آن بوجود آمد (هر چند که این احزاب امروز قصد نابودی دولت رفاه را ندارند اما هدفشان دفع سیاست اجتماعی مبتنی بر "همبستگی" است). جدائی گرایان "اتحاد شمال" در ایتالیا یا "V B" در بلژیک که انحلال این دو کشور را میخواهند نیز بدلائل مالی چون "میلان کار" میکنند در حالیکه رم خرج میکنند. یا "والونی کم تولید و زیاد مصرف میکنند" متوسل میشوند. دیگر مطالبات لیبرالی این جنبشها را میتوان در این خلاصه کرد: دولت مینیمم یعنی دولتی که نقش آن در اداره جامعه کاهش یافته و وظیفه‌اش به تأمین نظم و امنیت (پلیس، ارتش، دادگستری) خلاصه شود، بهریری کامل تنظیمات اقتصادی برای تأمین قابلیت رقابت اقتصاد، محکوم کردن کمکهای اجتماعی و حذف برخی سوبسیدهای اجتماعی دولتی، انعطاف در زمان کار و سیستمهای پرداخت مزد، ایجاد تسهیلات بنفع بنگاهها و بویژه بنگاههای کوچک (مثلا جبهه ملی در فرانسه حذف پرداخت حق اشتراک بیمه‌های اجتماعی برای بنگاهها را در برنامه خود گذاشته، بزم آنها با حذف این پرداختهای اجباری به صندوقهای بیمه، بنگاهها حقوق بهتری به کارکنان خود میپردازند و در نتیجه این خود کارکنان هستند که بیمه‌شان را تأمین و شرکت بیمه‌شان را انتخاب میکنند و به‌اینترتیب بیمه‌های اجتماعی به رقابت با بیمه‌های خصوصی کشیده شده و کارائیشان تضمین میگردد. از دیگر تدابیر این برنامه کاهش مالیات برای بنگاههای کوچک، حذف کامل مالیات بر درآمد، الغاء مالیات بر ارث و ثروتهای کلان، ... است). اما لیبرالیسم راست افراطی یک لیبرالیسم حمایت‌گرا و بدون آزادی مبادله و محدود به مرزهای کشور مربوطه است (در فرانسه بستن مرزهای گمرکی قرار است با برقراری مالیات بر سرمایه هائی که از کشور خارج میشوند تأمین شود). بدیهی است که برقراری این نوع حمایت‌گرایی حتی اگر ممکن باشد با مطالبه یک دولت مینیمم تناقض دارد. در زمینه روابط برون از مرزهای حمایت شده سایه روشنهایی میان مواضع احزاب مختلف موجود است: در حالیکه جبهه ملی فرانسه علیه سازمان جهانی تجارت است، حزب اتحاد دموکراتیک سوئیس مخالفتی با این سازمان ندارد. حزب آزادی اطریش خواستار الحاق این کشور به پیمان ناتو و مخالف گسترش جامعه اروپا به کشورهای شرق آن است، در حالیکه برنامه جبهه ملی، خروج کامل فرانسه از جامعه اروپاست.

راست افراطی خارجی ستیز و راسیست است، مخالفت با مهاجرت و مهاجرین دلیل وجودی همه این جنبشهاست. آپارتاید ضد مهاجرین و "ارجحیت ملی" عنصر تعیین کننده فرهنگ سیاسی احزابی چون جبهه ملی و "V B" است. باقی مثل LFP هلند، احزاب اسکاندیناوی، وحدت ملی و اتحاد شمال ایتالیا، و لیبرال اطریش، مخالفت

خود را با مهاجرت با عامل فرهنگی توجیه میکنند.

### راست افراطی و کارگران

از گسترش پایه انتخاباتی این احزاب به کارگران بسیار سخن گفته‌اند: حزب "V B" در بلژیک در سال ۹۹ اکثریت آراء خود را در میان کارگران بدست آورد، در اطریش در سال ۹۹، ۴۸ درصد کارگران غیر ماهر و ساده و کارمندان جزء به حزب لیبرال رای دادند. در دانمارک و نروژ میان آراء احزاب راست افراطی که بیشتر احزاب کارفرمایان مستقل و کوچک هستند با بیکاری رابطه مستقیمی وجود ندارد اما این دو حزب در عین حال از لحاظ انتخاباتی "کارگرانی" در انتخابات اخیر در فرانسه، آرای لوپن (که در میان صاحبان صنایع کوچک با پرسنل کمتر از ۱۰ نفر، دکانداران، صنعتگران به ۲۰ درصد میرسد) را در میان کارگران به ۲۵ تا ۳۰ درصد و در میان بیکاران به ۳۰ درصد تخمین میزنند (۵). اما باید گفت که نفوذ انتخاباتی واقعی این جریان در میان کارگران پدیده تازه‌ای نیست و بیشتر در میان سالهای ۸۸ و ۹۵ انجام گرفته است (از ۱۶ به ۲۷ درصد رسید).

لوپن پس از روشن شدن نتایج دور اول انتخابات اخیر، خود را نماینده "معدنچیان، فلزکاران، و کارگران صنایع ویران شده" خواند. اشاره مشخص وی به کارگران دو منطقه در شرق و شمال فرانسه بود که آراء خود را به او داده بودند. مناطقی که سابقا دژهای مبارزات کارگری خوانده میشدند و پایه‌های انتخاباتی احزاب بزرگ چپ بودند و امروز ساختار اجتماعی آنها بدنبال بیکارسازیهای پی‌پی‌رو به‌ویرانی می‌رود. در میان این کارگران شماری هنوز از اعضای اتحادیه‌های بزرگند. این دسته که اعتراض خاموش و پاسیو خود را در خلوتگاه اطاقکهای رای‌نویسی به رای مخرب و منفی تبدیل میکنند در میان آرای کارگری جبهه ملی کم نیستند. اما رای مثبت یا رای "اعتماد" در میان آرای کارگری لوپن را نمیتوان منکر شد. پیوستن بخشی از کارگران به برنامه جبهه ملی نشان میدهد که علیرغم نتایج ویران‌کننده سیاستهای اقتصادی و اجتماعی نتولیبیرال، گفتمان لیبرالیستی مبنی بر اینکه بازار آزاد با رها کردن ابتکارات فردی موجب ایجاد شغل و برقراری رفاه عمومی و عدالت اجتماعی و نیکبختی جامعه میشود برد دارد. بویژه وقتی که آثار مخرب آن با برنامه آپارتاید اجتماعی و "ارجحیت ملی" خرید شود. از دیدگاه این برنامه با سپردن بیمه‌های اجتماعی کارگران خارجی به صندوقهای جداگانه که موجودی آنها را تنها خود این کارگران تأمین میکنند، بار بیمه‌های اجتماعی سبک میشود، با برقراری مالیات بر شرکتهائی که کارگر خارجی استخدام میکنند، بازار کار از رقابت آنان رها میشود و با بازگرداندن کارگران خارجی که قرارداد کارشان پایان میرسد به کشور خود، بیمه بیکاری کفاف بیکاران جامعه ملی را خواهد کرد. انگار لیبرالیسم وقتی که به "ارجحیت ملی" آراسته شود قابل تحمل میگردد. نکته قابل توجه در مورد جبهه ملی اینست که در حالیکه ارجحیت ملی و ضدیت با برابری طلبی همیشه تمهائی ثابت و هویتی بوده‌اند، برنامه اجتماعی آن برحسب دوران و ترکیب بدنه

انتخاباتی‌اش تغییر کرده است: در سال ۷۲ سال تاسیس این جریان، که پایگاه اجتماعی آن بشدت خرده بورژوازی است، هدف خود را تحقق "کاپیتالیسم خلقی" اعلام میکنند. در سالهای ۸۰ برنامه آن به اولترالیبرالیسم می‌چرخد. هسته اصلی این برنامه مخالفت با تعیین میزان حداقل دستمزد، انعطاف زمان کار، و در جهت گسترش قراردادهای کار موقت و کار نیمه‌وقت است. در سالهای ۹۰ که آرای کارگری او بالا رفته است تغییراتی در برنامه اجتماعی خود میدهد. برنامه ریاست جمهوری (۲۰۰۲) بر حفظ سیستم حداقل مزد پای میفشارد و از بالا بردن مبلغ آن صحبت میکند، از ایجاد مشاغل با حقوق درخور و متناسب با مهارتها و توانائی‌های افراد دفاع میکند و قانون ۳۵ ساعت کار را در هرجا که جاری شده و به عمل در آمده قابل فسخ نمیداند.

جبهه ملی در مواضع خود نسبت به اتحادیه نیز کمابیش همین روش را در پیش می‌گیرد: در ابتدا سازمانهای اتحادیه ای موجود را "انگلهائی" میداند که از امتیازاتی که هیچ ربطی به میزان واقعی نفوذ و نمایندگی‌شان ندارد، دفاع میکنند و آنها را همراه با کارگران خارجی مسئول چپاول صندوقهای بیمه های اجتماعی می‌شمارد. اما از پایان سال ۹۵ و بدنبال حمایت افکار عمومی هواداران کارگری آن از اعتصابات وسیع ترانسپورت، چرخشی در مواضع آن پدیدار میشود و برنامه آن بسوی همزیستی لیبرالیسم با برخی از دستاوردهای اجتماعی و خدمات عمومی متمایل میشود و بسوی یک پروژه واقعی ناسیونال-سوسیال می‌چرخد. به ظرفیت سندیکالیسم "آزاد" در پذیرش جنبش "ملی" دل مینندد و روی آن حساب باز میکند، برخی فعالین آن به اتحادیه "نیروی کارگری" (۶) رسوخ میکنند. دیری نمی‌کشد که تشکیل اتحادیه‌های جبهه ملی در بخش ترانسپورت اعلام میشود و اعلامیه های اتحادیه پست جبهه ملی شروع به گردش میکنند (در این اطلاعیه‌ها قبل از هر چیز اتحادیه‌های متهم به "تهادی" شده و "سیستمی" افشاء میشوند). اما جبهه ملی با تمام این ابتکارات "جسورانه"، در میان کارگران تنها رای دهنده دارد و از هیچگونه ساختار تشکیلاتی مبارزی درخور این نام برخوردار نیست. (اکثریت رای‌دهندگان کارگری جبهه ملی در بنگاههای کوچک یا در بخش خدمات کار میکنند و تشکیلات اتحادیه ای سروکاری ندارند). جبهه ملی در برنامه سال ۲۰۰۲ خود خواهان تشکیل اتحادیه‌های "واقعا آزاد و مستقل" که به‌اعتبار وفاداری به ایدئولوژی تعریف نشده بلکه بعنوان نمایندگان واقعی "حرفه‌ها" عمل کنند، میشود. "آلن بیهر" (۷) در مقاله خود بنام "راست افراطی بسوی فتح پرولتاریا" در مورد موفقیت انتخاباتی لوپن در میان کارگران یادآوری میکند که : بار عظیم بازسازی‌های صنعتی که از میانه دهه ۸۰ آغاز شد، را کارگران و کارمندان خرد بدوش کشیدند. در نتیجه کمیاب شدن شغل، به تمایزات میان گروه‌های مختلف کارگران، ماهر و غیر ماهر، مرد و زن، پیر و جوان، خودی و خارجی دامن زده شد و عکس‌العمل خود را در رواج پدرسالاری، سکسیسم و راسیسم یافت. همزمان با بازگشت پیروزمندانه لیبرالیسم و فروریزی هر دو مدل رقیب در جنبش کارگری یعنی رفرمیسم



## سایه رنگهای دموکراسی در اروپا

سوسیال-دموکرات در غرب و "سوسیالیسم واقعی" اردوگاهی در شرق ایده‌های مبتنی بر همبستگی و عدالت اجتماعی بی‌اعتبار شدند. در چنین شرایطی پیوند با اتحادیه‌ها و احزاب جنبش کارگری سست یا گسسته شد. شبکه‌های همبستگی از برخی کارخانجات و محلات ناپدید شدند. امکان کار و زندگی از هویت سازمانی و ایدئولوژیک تهی شدند. نویسنده این واقعیت درست را خاطرنشان میکند که در مواجهه با راسیسم خلقی، مبارزه‌ای در حد دفاع از چند اصل عالی انسانی تا چه حد ناکافی است و ضد راسیسم اومانیستی تا چه حد محدود است. اگر کاری در این زمینه ممکن باشد تنها در توان تشکلات و اتحادیه‌های کارگری رادیکال است. بویژه کار دشوار جایگیری و فعالیت در میان کارگران بنگاههای کوچک امر این اتحادیه‌هاست و سازمانهای جامعه مدنی، با هر درجه از دموکراسی شراکتی، این خلا را پر نمیکنند.

### زیر نویسها:

(۱) - مطابق تحقیقات ۴۰ ساله در مورد افکار عمومی، یک اکثریت مطلق اعلام میکند که تنها از آغاز دهه ۷۰، زمانی که بازسازی چپ

که درجات موفقیت آن بسته به بافت جامعه و سنتهای دموکراتیک در هرجا متفاوت بوده است. این تجربه از دموکراسی که مستقیماً به شهروندان و شوراهای محلات متکی است میبایست با وفاق و همراستی آنان حاصل شود. اجرای این سیستم بدون شک در پاسخ به نیازهای مشترک مینیمم شهروندان پیشرویهائی بزرگی را متحقق میکند و در مجموع زندگی را برای ساکنان شهرهائی که این تجربه را از سر میگذرانند تحمل پذیرتر کرده، اما تاکنون راهحلی برای ایجاد تغییرات مستقیم سیاسی و سراسری ارائه نکرده است.

(۵) - این آمارها از همه‌پرسی در روز انتخابات و دم در حوزه‌های انتخاباتی استخراج میشود. در انتخابات اخیر کارگران بترتیب تقدم به نامزدهای انتخاباتی زیر رای دادند: لوپن (راست افراطی)، شیراک (راست استاندارد)، ژوسپن (حزب سوسیالیست)، کاندیدای یک جریان چپ انقلابی (مبارزه کارگری)، کاندیدای حزبی بنام "شکار، ماهیگیری، طبیعت، سنت" (راست)، کاندیدای حزب کمونیست و کاندیدای یک سازمان چپ رادیکال (اتحاد کمونیستی کارگری).

(۶) - اتحادیه ای که از انشعاب از CGT در سال ۱۹۴۸ و بدنبال شروع جنگ سرد بوجود آمد، معتقد به استقلال از احزاب سیاسی و بطور کلی مستقل از سیاست و ایدئولوژی است.

(۷) -

ALAIN BIHR; "L'EXTRME DROITE A LA CONQUETE DU PROLETARIAT", LE MONDE DIPLOMATIQUE, DECEMBRE 95

امکان و امید برپائی آلترناتیوی در برابر تسلط راست را مطرح کرد، به سیاست علاقمند شد، از سال ۹۵ این علاقه و توجه سقوط آزاد خود را آغاز کرد. در ۲۱ آوریل از مجموعه کسانی که در لیست انتخاباتی بعنوان رای دهنده ثبت شده بودند ۴۵/۷ درصد به کاندیداهائی که "امکان" شرکت در سیستم ارگانهای حکومتی را دارند (۱۰ کاندیدا) رای دادند. امروز با در نظر گرفتن اینکه ۸ درصد شهروندان واجد شرایط رای دادن در لیستهای انتخاباتی شرکت نکرده اند، میشود گفت که "اعتراض" انتخاباتی نسبت به انتخابات و نامزدهای "سیستم" سه پنجم شهروندان را شامل میشود.

(۲) - جمهوری پنجم به ابتکار شارل دوگل در سال ۵۸ برپا شد. خصوصیت این جمهوری در اختیارات وسیعی که به قوای مجریه (رئیس جمهور بعلاوه دولت) تفویض میکند. در این سیستم (از سال ۶۲) رئیس جمهور با آراء مستقیم مردم انتخاب میشود و رئیس دولت را منصوب میکند.

(۳) - Joseph Schumpeter، برای توضیحات بیشتر در مورد دموکراسی روال کار مراجعه کنید به ایرج آذرین، چشم اندازها و تکالیف، انتشارات رودبار، سال ۲۰۰۱، فصل پنجم

(۴) - یکی از راهحلهائی که برای تسکین این بحران توصیه میشود تزریق مقداری از "دموکراسی شراکتی" به سیستم نمایندگی است. تجربیات نه‌چندان متعددی از اجرای این نوع دموکراسی در سطح محلی (بعنوان مثال در شهر بال سوئیس، "لیل" فرانسه، "پورتو الگر" برزیل) انجام گرفته

## بذری که دانه داد

بقیه از صفحه ۶

مراسمهای یاد شده حضور یک صف مستقل کارگر کمونیست و رزمنده را به توده‌های وسیع نشان داد. احترام و اتوریته کارگر را بالا برد. روی سازمانهای چپ تاثیر مثبت گذاشت. خواستهای انقلابی کارگران را در سطحی فراتر از کردستان شناساند. چه بسیار رهبران کارگری که در پروسه آمادگی و برگزاری این جشن جهانی کارگری مجرب و آگاهتر شدند. رژیم تیغ کینش را علیه این رهبران تیز کرد، اما سنت اول ماه مه در کردستان برای رژیم سرمایه جمهوری اسلامی پاک شدنی نیست و خاموش کردن صدای برگزار کنندگان آن مراسمها نیز علیرغم هر توحشی که حامیان سرمایه نشان دادند، ممکن نیست. خود ما شاهد این مدعا هستیم. این مراسمها گرایش محافظه‌کار و قانوننگرا در صفوف کارگران نیز را رسوا کرد و به عقب نشاند. ما، زن و مرد کارگر، در راه برگزاری این مراسمها قربانی دادیم و شکنجه و زندان شدیم. والدینمان، کودکانمان و دوستانمان رنج کشیدند. اما ارزش داشت. من بر این باورم بذری که انقلاب در کسانی نظیر من کاشت به بهترین وجه در مبارزات کارگری آن دوره و از جمله در برگزاری جشنهای روز جهانیان دانه داد. این نیروی تحرک برای پیشروی است.

مراسم سال ۶۸ با شکوه تمام و در سالن ورزشی تختی برگزار میشود و جمال خود یکی از سخنرانان اصلی بود. نمایش هم مثل هر سال اجرا شد و قطعنامه سال گذشته قرائت و تایید شد. پس از پایان مراسم مجریان از حضار میخواهند حالا که مراسم به خوبی پیشرفته همگی به آرامی خارج گردند و متفرق شوند. اما عده ای دانش آموز و جوانانی که دل پر خونی از رژیم داشتند مراسم را تبدیل به تظاهرات ضد رژیمی میکنند. موج دستگیری فعالین کارگری دوباره شروع میشود که یکی از آنان جمال چراغ ویسی بود. رژیم مرتجع و ضد بشری جمهوری اسلامی این رفیق عزیز و برجسته را صرفاً به خاطر دفاع از منافع کارگران و برای زهر چشم گرفتن از بقیه، اعدام کرد. یادش در تلاشها و مبارزات کارگرانی که علیه استثمار و ستم میجنگند همواره زنده است.

مراسم ۶۸ آخرین مراسم مستقلی بود که بطور علنی و در سطح شهر برگزار شد. بعد از این سال دوباره این جشن بزرگ در محافل و یا مراکز کارگری نظیر شاهو و چپا و پوشاک برگزار شد. باید یادآوری کنم که کارگران کارخانه‌های یاد شده و بعضی مراکز دیگر در عین شرکت در مراسم سراسری همیشه روز جهانی خود را در سطح کارخانه و مراکز خود نیز جشن گرفته اند.

سر بند بند آن در مجمع عمومی صحبت و توافق شده بود و کاملاً یک قانون کار انقلابی به حساب میامد خوانده شد. مسئول قرائت قطعنامه هر بند را میخواند و جمعیت یک صدا آنرا تایید میکردند. خیاطی که قطعنامه اداره کار در جیب داشت اوضاع را که چنین دید میکروفتها را جمع کرد و یکسره به اداره کار رفت. در این سال یکی از اعضای هیئت برگزاری قبل از مراسم دستگیر شد و منم بعد از برگزاری مراسم بازداشت شدم. قطعنامه که بدفعات و به بهانه‌های گوناگون توسط رادیوهای حزب خوانده و تفسیر شد مشهوریت سراسری یافت. این تجربه رژیم را مصمم کرد تا از برگزاری هرگونه مراسم مستقل کارگری جلوگیری کند. کارگران زیادی دستگیر و شکنجه شدند. و فضای ترس و وحشتی درست شده بود.

داستان برگزاری مراسم سال ۱۳۶۸ را من از دست کاران مراسم در زندان شنیدم. بدلیل دستگیری جمع زیادی از فعالین کارگری و رعب و وحشتی که کار بدستان جمهوری اسلامی ایجاد کرده بودند، برگزاری علنی و مستقل مراسم زیر سؤال بوده و این زنده یاد رفیق جمال چراغ ویسی است که بقیه را قانع میکند که «اگر مراسم را برگزار نکنیم رژیم به هدف خود رسیده است.»

# Baroo

Monthly Paper of  
Workers Sociast Unity-Iran  
www.wsu-iran.org

No.8, May 2002

به داخل سالن آمدند که مجریان از آنها خواست یا باید بنشینند و یا سالن را ترک کنند، که با اصرار حضار سالن را ترک کردند.

از مراسم عکس و فیلم تهیه کردند که بیشتر حالت تهدید و ترساندن را از این کار داشتند.

علیرغم اینکه این تهدیدها عده بی را ترساند، اما اکثریت بزرگ حاضر در مراسم تسلیم نشد و اجازه نداد که جشن و مراسم کارگرمیان تحت الشعاع قرار بگیرد. ما فکر میکنیم با تکیه به نیروی خود کارگران متشکل در «انجمن» توانستیم مراسم خودمان را بطور نسبی موفق برگزار کنیم.

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی

۳ مه ۲۰۰۲

jamal\_chragwasi@yahoo.co.uk

## ضمیمه: قطعنامه کارگران شهرستان سقز

روز اول ماه مه جشن همبستگی بین المللی کارگران، روز اتحاد بردگان مزدی امروز و ناجیان فردای بشریت است.

در این روز کارگران در سرتاسر جهان قدرت طبقاتی خویش را در برابر نظام سرمایه داری به نمایش میگذارند. بگذار نظام سرمایه داری در برابر اتحاد ما کارگران بر خود به لرزد، ما کارگران به خود آمده ایم که جامعه بشری را از مشقات نظام سرمایه داری رها کنیم. کارگران جهان متحد شوید.

ما کارگران شهرستان سقز برای پشتیبانی خود از اعتراضات و مبارزات سراسری کارگران برای احقاق حق خود اعلام و مطالبات فردی خود را به شرح زیر اعلام میکنیم.

۱- ممنوعیت بستن قراردادهای سفید و بدون تاریخ از طرف دولت و کارفرما با کارگران. ۲- خواستار بستن قراردادهای دسته جمعی با حضور نمایندگان کارگران. ۳- افزایش دستمزدها به میزان تورم و تامین یک زندگی شایسته انسان امروز. ۴- خواستار پرداخت حقوق و مزایای به تعویق افتاده کارگران در سراسر ایران هستیم. ۵- به رسمیت شناختن ایجاد تشکل، اعتصاب، تجمع و اعتراض برای همه کارگران. ۶- ممنوعیت سیاست اخراج و تعدیل نیروی کار و بازگشت فوری کارگران اخراجی به محل کار. ۷- لغو هر گونه تبعیض و نابرابری در میان کارگران زن و مرد. ۸- خواستار اجرای ماده ۲۷ قانون کار در سراسر ایران هستیم.

هیئت مدیره کارگران خباز سقز و حومه

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۱

## انجمن جمال چراغ ویسی از مراسم روز جهانی کارگر در سقز گزارش میدهد

در روز اول ماه مه مراسمی با حضور بیش از هزار نفر در سالن کاوه در شهر سقز برگزار شد. این مراسم که توسط انجمن صنفی کارگران خباز سقز سازماندهی شده بود شامل سخنرانی، رقص، نمایش و سرود خوانی بود. در این جشن چندتن از رهبران کارگران و همچنین فرماندار شهر صحبت کردند. قطعنامه ۸ مادهای «انجمن»، که پیوست است، نیز خوانده شد و جوایزی هم توزیع گردید.

امسال کاربدستان جمهوری اسلامی کوشیدند در کردستان اجازه ندهند هیچگونه مراسم مستقل کارگری برگزار شود، اما کارگران خباز سقز موفق شدند مراسم مستقل اول مه را برگزار کنند. ما طی تماس تلفنی که با دفتر «انجمن کارگران خباز سقز» داشتیم از آنها پرسیدیم چگونه توانستند مراسم مستقل خود را برگزار کنند. پاسخ کارگران «انجمن کارگران خباز سقز» را در زیر میخوانید:

امسال کارگران اجازه نیافتند در سقز محل برگزاری مراسم های پر شکوه و مستقل سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ مراسم جدای خود را برگزار کنند. آنها پیشتر در محافل گوناگون و در کوهپایه های آبیتر و در محافل خانوادگی روز همبستگی جهانی را جشن گرفتند. مراسم دولتی محل سخنرانی سه تن از وابستگان دولتی و چند ده مدعو بیشتر نبود.

در بوکان نیز کاربدستان اجازه ندادند مراسم مستقل برگزار شود و تعدادی از کارگران بوکان در مراسم سقز شرکت کردند.

اما داستان کشمش ۷ روزه ما برای پیش بردن و جشن گرفتن روز جهانیانم جالب است. اداره کار از ما میخواست: الف) قطعنامه سراسری "خانه کارگر" را بخوانیم؛ ب) چهار نفر از کاربدستان دولتی سخنرانی کنند؛ ج) هیچ زنی مجری نباشد؛ د) از پرچم سرخ استفاده نشود؛ ه) سرود و نمایشهای کارگری که تهیه شده بود نباشد، اما رقص کردی بدون مانع است.

خواست اول با این استدلال از جانب ما رد شد: ما عضو خانه کارگر نیستیم و آنرا به رسمیت نمیشناسیم و سخنگوی آنها نیستیم. در اینمورد قطعنامه خود را با تغییرات کوچکی تحمیل کردیم. در مقابل خواست دوم استدلال کردیم از ۳۶۵ روز ما یک روز را داریم و قصد داریم فقط خود از درد و رنج و راه چارههایی خود صحبت کنیم. در این مورد فقط پذیرفتیم فرماندار صحبت کند و سه نفر بقیه را حذف کردیم. در مورد مجری زن که از جانب ما طرح شده بود ناچار به عقب نشینی شدیم. در برابر خواست آخر استدلال ما چنین بود: هر مملکت و بخشی از جمعیت پرچم خود را دارد و رنگ یا رنگهای را برای خود انتخاب کرده است. ما کارگران هم رنگ سرخ را برای پرچم خود انتخاب کرده ایم و این چند قرن است که پرچم ما کارگران است. طبعا آنها زیر بار نمیرفتند. در عمل پرچم کارگران در سالن برافراشته شد. در مورد آخر، هم سرودهای کارگری خوانده شد و هم یک نمایش همراه با رقص اجرا شد که اشارهیی به آن میکنم: عدهیی کارگر مشغول کارند که مطلع میشوند روز اول ماه مه است. سر چوبی کشیها (هدایت کنندگان رقص) که کارگر نانوا هستند با همان لباس کار در حالیکه یک دستش را بلند کرده است به صحنه وارد میشود و این بند از یک سرود را میخواند: «پگاه است، پگاه اول مه. روز وحدت طبقه کارگر است.» ۱۳ کارگر دیگر به ترتیب با یک دست برافراشته در کنار سر چوبی قرار میگیرند و در حین رقص سرودی را بطور دسته جمعی میخوانند. این بخش از برنامه مورد توجه حضار واقع شد.

از نکات قابل توجه در سالن حضور تعداد زیادی از نیروهای اطلاعات بود که مجریان و کل مراسم را تحت نظر داشتند. در ضمن عدهای پلیس مسلح

آدرسهای تماس مستقیم

با اتحاد سوسیالیستی کارگری:

ای-میل wsu@home.se

فکس: ۰۰۴۶-۸-۶۴۸۸۶۹۴

تلفن: ۰۰۴۶-۷۳۹۳۹۷۱۴۳

# بارو

ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری

Editor: Iraj Azarin

سردبیر: ایرج آذرین

editorbaroo@yahoo.se

هیات تحریریه: احسان کاوه،

www.wsu-iran.org

رضا مقدم، سودابه مهاجر